

WOLVERINE

INFINITY WATCH

MARVEL

3

DUGGAN
MacDONALD
BELLAIRE



PARENTAL ADVISORY

در آنگارد،
در پایان زمان.

خوب، حداقل
تو این ماجرا
یه دوست پیدا
کردم.

در مورد
من که حرف
نمی زنی؟



نه.

اون سگ
پیر بهترین
بود.

داره دیر
می شه. باید
برم یه چرتی
بزنم.

کتاب رو
باید چک کنیم؟



تو والها
منو یادت نره.

بذار یه
بار کار درست
رو انجام بده.



HUH.



شاید تو مسیر
درستی هستن.

یادم نیاد درباره ورود گلوریا
این خانم معلم مسن چیزهای
خونده باشم...



"...شاید بشه
اسمشو پیشرفت
گذاشت؟"

فکر کردم
گفتی یه چیز
مهم نیاز داری!



مهمه دیگه!
نمی دونم
چند وقت قراره
فضا باشیم.



من می تونم هر زخم
خودمو درمان کنم...
ولی درد داره.

کل بدنم
درد می کنه. ضمناً
مشکلش چیه مگه؟ می دونی
این پرنده فضایی...هکتور
رو کجا برد؟
وقتی یه
هیولای فضایی از
روت رد بشه و بعداً
کلی موجود بی شعور
بریزند سرت...!



اگه منظورت
گروه برادری رپتورهاست
جواب من منغییه. نه
می دونم کجا می شه
پیداشون کرد نه می دونم
از کجا باید شروع کرد.

ولی شاید برات
جالب باشه که بدونی
رئیسشون یه نفر از اهالی
زمینه بنام رابی رایدر.
برادر نواریچ رایدر...ولی
الان اسمش تالوناره.



برای کی اهمیت
داره؟

نمی شه
نگهبانان کهکشان
رو خبر کنیم؟

تو قلمرو
اونها نیست؟



اسم های اونها
غلط اندازه. موجودات
ساده لوح و بی ارزشی
هستند که ظاهر بهتری
نسبت به نگهبان های
دیگه دارند.

برای کارهای خیلی
مهم سرو کله شون پیدا
می شه و بعدش خیلی
ناشایانه خودشونو به
کشتن می دن.



حالا چطور
می خواهیم رد بوی
اونو بگیریم؟



اه، من این
آشغال رو به پرنده ها
هم نمی دم.

احتمالاً به
من یه ایده
دادی.



به یه ردیاب
نیاز داریم. با
برادرت تماس
بگیر.

شاید وقتی این
بالا هستیم باید ماه
رو چک کنیم.



رپترها به
ماه فرار نکردند
احمق.

باید برگردیم
به روستای
گرینویچ.

حریم جادوگر اعظم

به نظرت
مردی با انگشتان
لرزان به ما
کمک می کنه؟

نه استیغین
استرنج کاملا واضح
بهم فهمونده که
نمی خواد منو
ببینه.

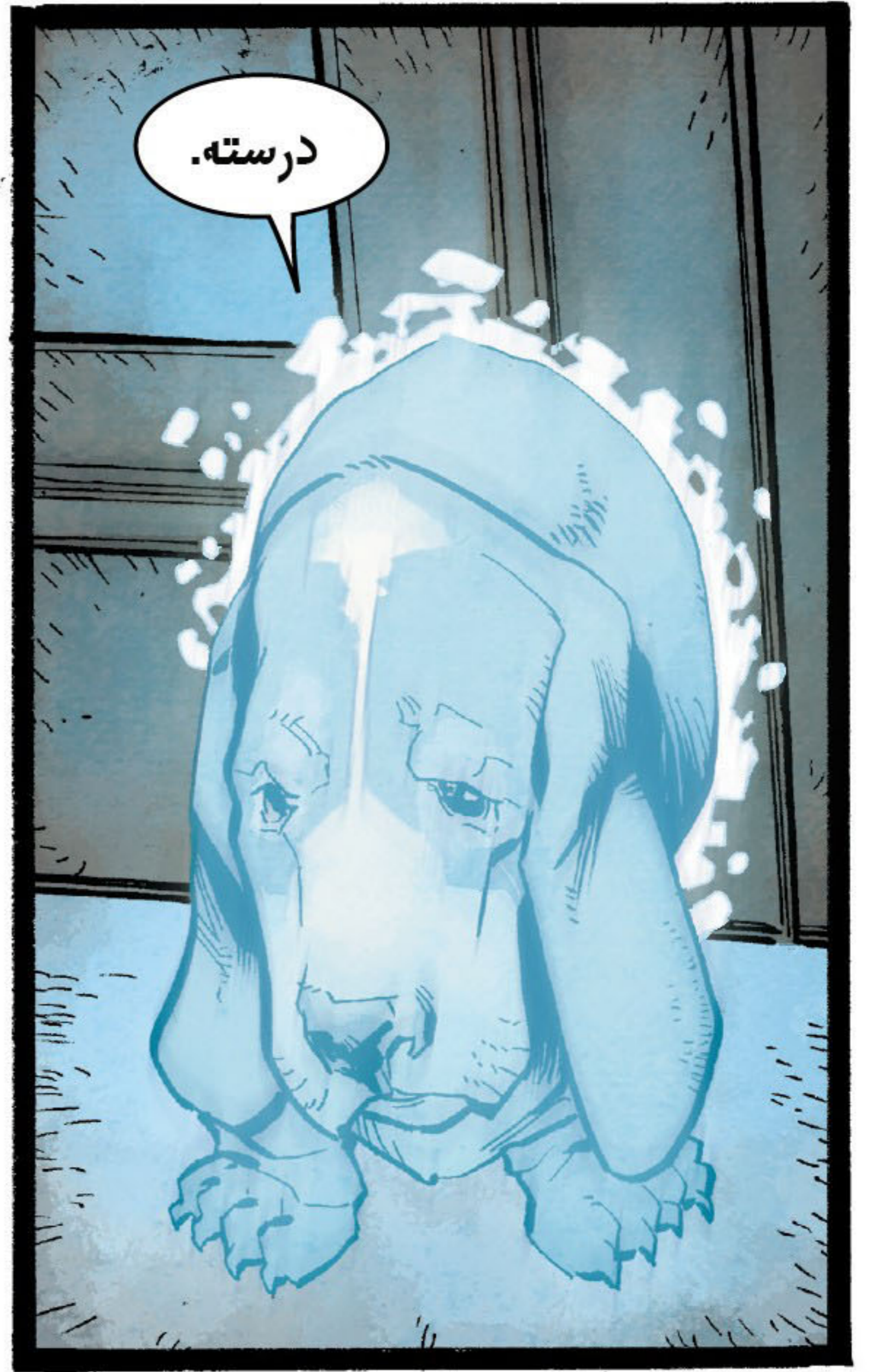
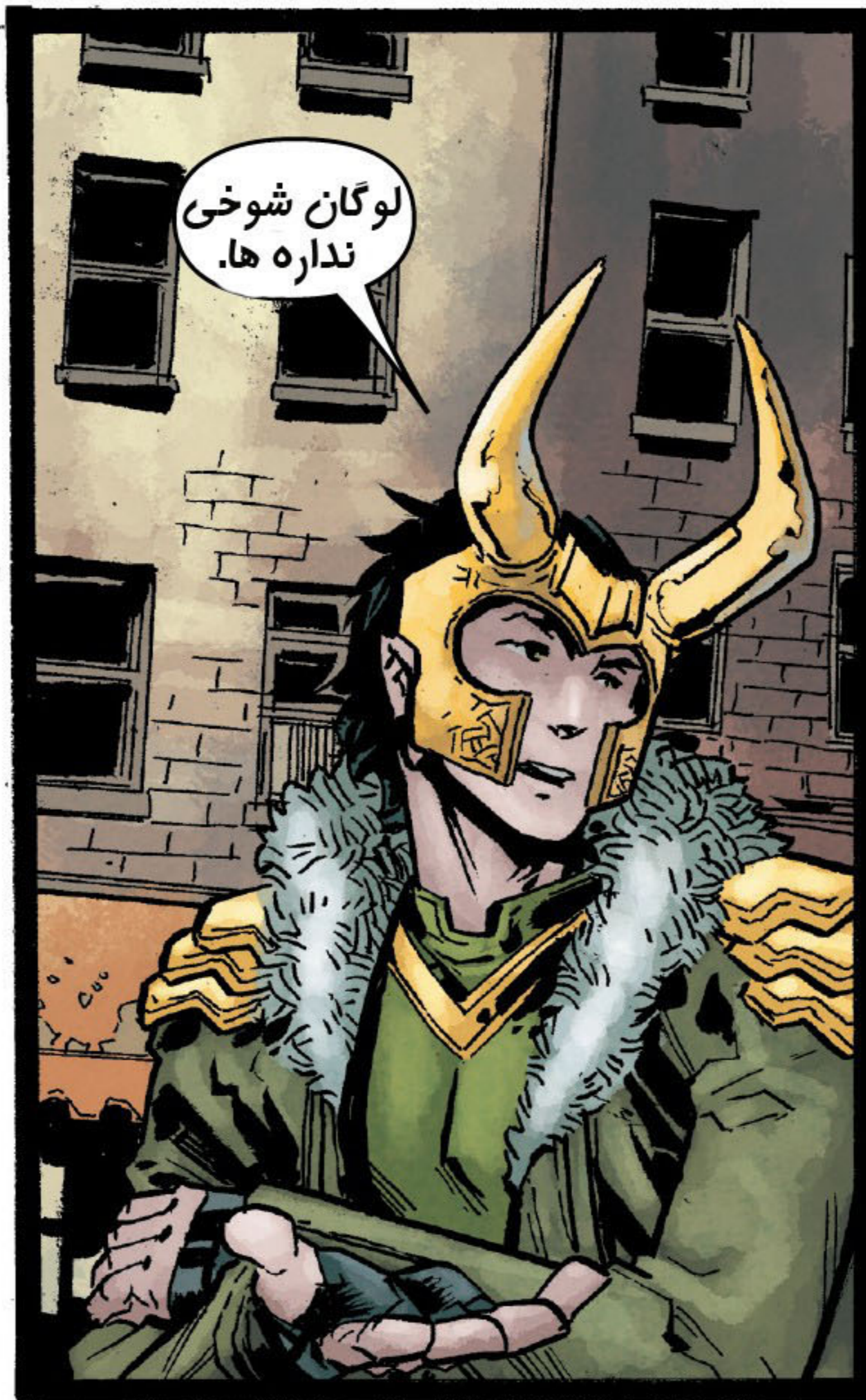
من جادوگر
اعظم بهتری از
اون بودم.

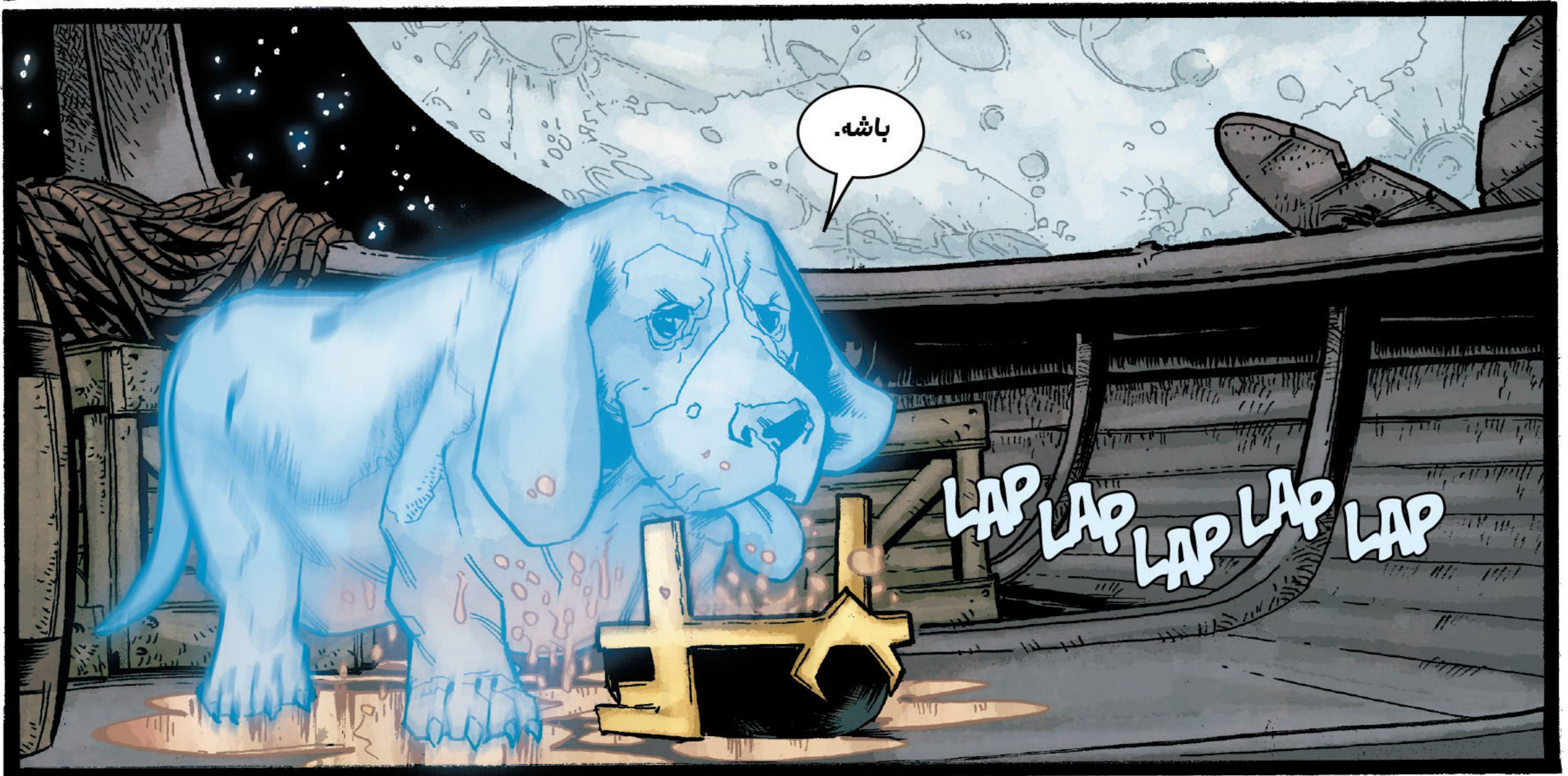
پس بهتره
بذاری من حرف
بزنم.

ما اینجا
نیومدیم که استرنج
رو ببینیم.

سلام
@#%\$.







گوش کن ببین
چی می گم. من نمی دونم
وقتی این یارو رو پیدا کردیم
چه بازی می خواهی دربیاری.
ولی دارم بهت می گم
من اهل بازی نیستم.

باشه. منم
نمی خوام بایه
ربات آدمکش دربیفتم.

ایکس من ها
ربات های جنگجو
نیستند.

تو هم خدای
دروغ هستی. اولین
باری هم نیست که
می بینمت.

منظورت چیه؟
یعنی من قابل
پیش بینی شدم؟

آره دقیقاً.
یه جاهایی غیبت
می زنه و دوباره پیدات
می شه و یه دردسر جدید
برام درست می کنی.

تمامی اونهایی
که الان تو این دنیا
زنده هستند، مدیون من
هستند چون نداشتتم
بمیرند.

شاید داری
در این مورد هم
دروغ می گی.

کوتوله
نفرین شده!

در فاصله ای نه چندان دور...
تزدیکی زحل.



تالونار مورد انسانی
از هوشش رفته.

آره دارم.
می بینم.

انسان ها
ضعیفند.
انتظار
حضور نیروهای
همراه می ره
قربان.



شاید...
شاید هم
نه.

همم. اثری از
سنگ بینهایت در
بدنش نیست.



یه احتمال اینه
که سنگ رو در بعدی
مخفی شده که یک کاربر
خاص فقط می تونه بهش
دسترسی داشته باشه.



باعث شرمندگیه
که این مرد بیهوش
شده. می خوام در موردش
ازش سؤال کنم ولی فعلا
وقت تکه تکه کردنه.



هی
رفیق!
منو نبری!
من واقعا نمی دونم
زمان چطور متوقف
می شه!



همینقدر
می دونی؟ نمی تونی
در زمان به آینده
و گذشته حرکت
کنی؟



فکر نمی کنم
بتونم.
هیچوقت
تلاش نکردم.



BADOOM

این چی
بود دیگه؟

بهمون
حمله شده...

اون
کجاست؟

به ما حمله شده
...آگک... ۱۰۱۰۱۰
...۱۱۱۰۱۰

واوا!
یه سفینه پر
از زبات های
پلیدا!

فوق العاده است!





بوی چند تا
آدم زمینی از
این طرف به مشام
می رسه.



ببین باید
در مورد بعضی
از عادات هات
باید صحبت کنیم.

می دونی
لازم نیست برای
فراموشی دردهات
به چیزی متوسل
بشی.

باعث
ضعفم که
نمی شه.



می تو نم
مثل یه پروانه تو
هوا غوطه ور بشم..



AAARGH!



اینگار



برو پیداش
کن.

فکر می کردم
که ایکس من ها
کاری بیشتر از جنگیدن
با ربات ها بلدند؟

برو پیداش
کن. برو اینقدر
سر به سر من نذار.



می دارم کاری
که بهتر از عهده اش
بر میایی انجام بدی.



وقتی تموم
شد می بینمت.



نمی تونی
با همه ما
بجنگی.



می تونم...

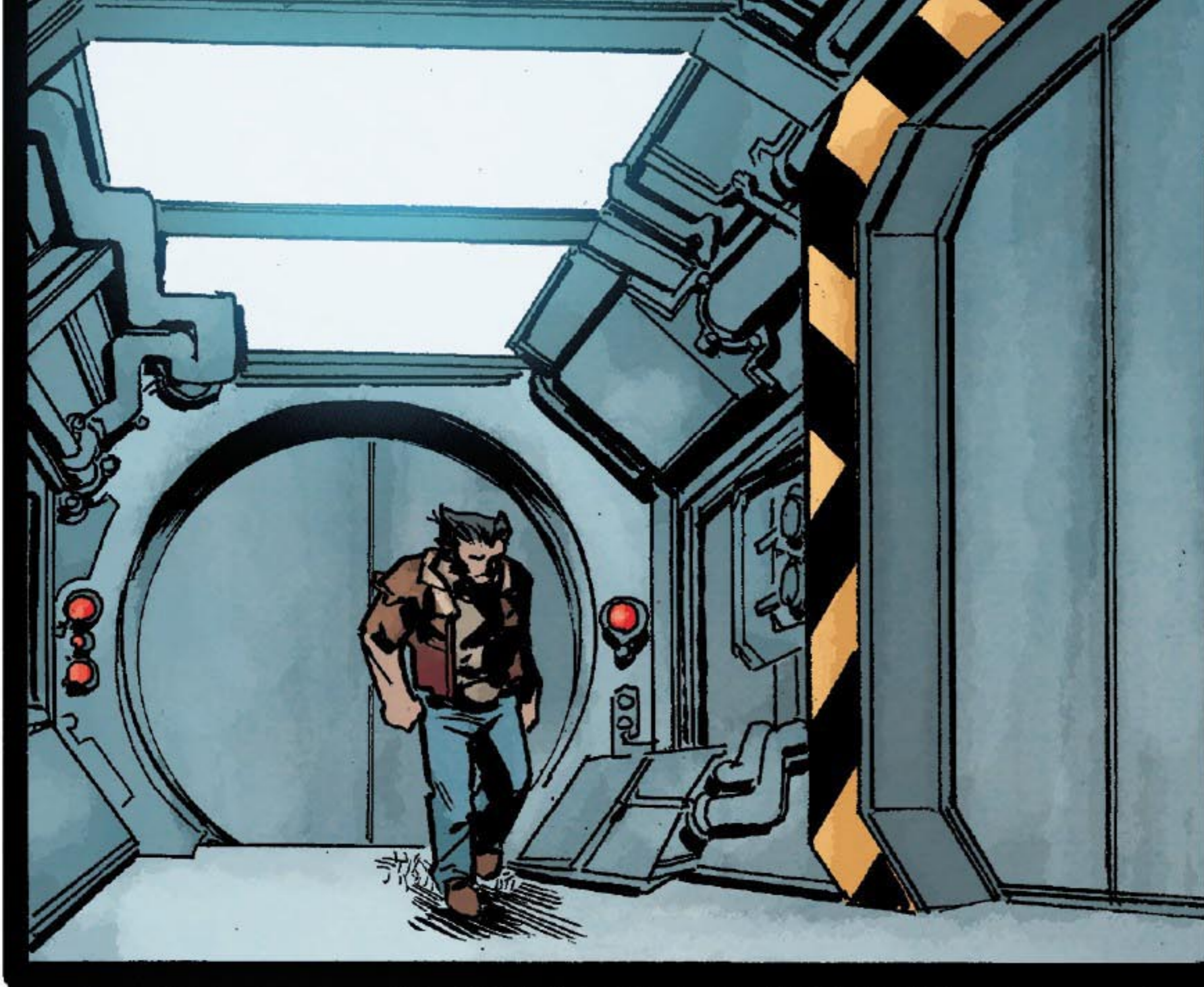


...ولی
نمی خوام.



این برام
گرون تموم
می شه.





اهم.



ما می تونیم
تو خلا موجود در
فضا زنده بمونیم.

بیخیال.

از نو
شروع می کنیم.



...به روش
سخت!

امکان درگیری
تن به تن با مورد
رو به حداقل
برسون.

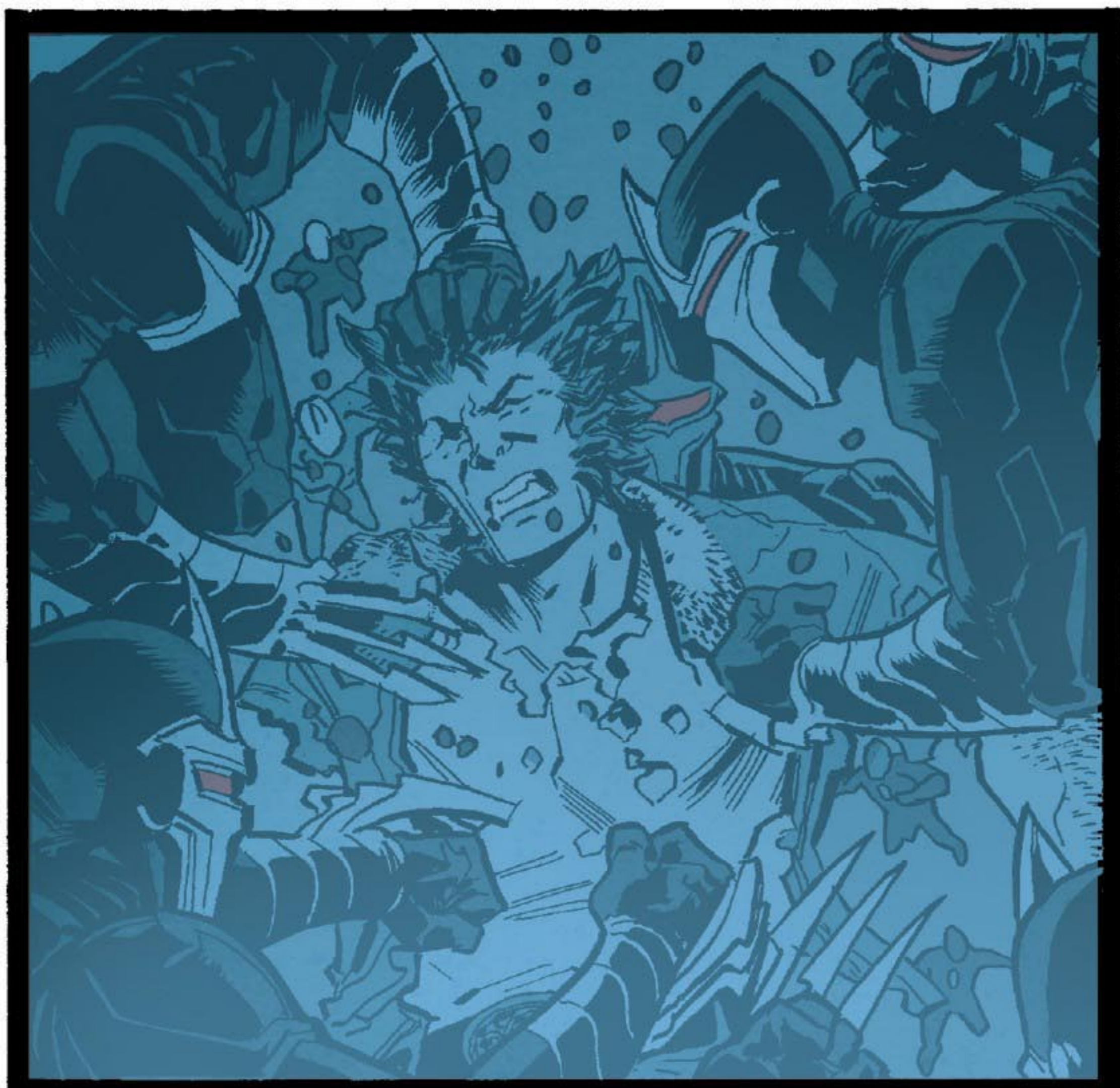
سماجت اون
سفینه رو به خطر
میندازه.



تهدید رو
ایجکت کن.



”یه نگاهی
از پنجره به بیرون
بنداز.



”این همونیه
که فکر می کردی می تونه
تو رو از اینجا خارج کنه؟“

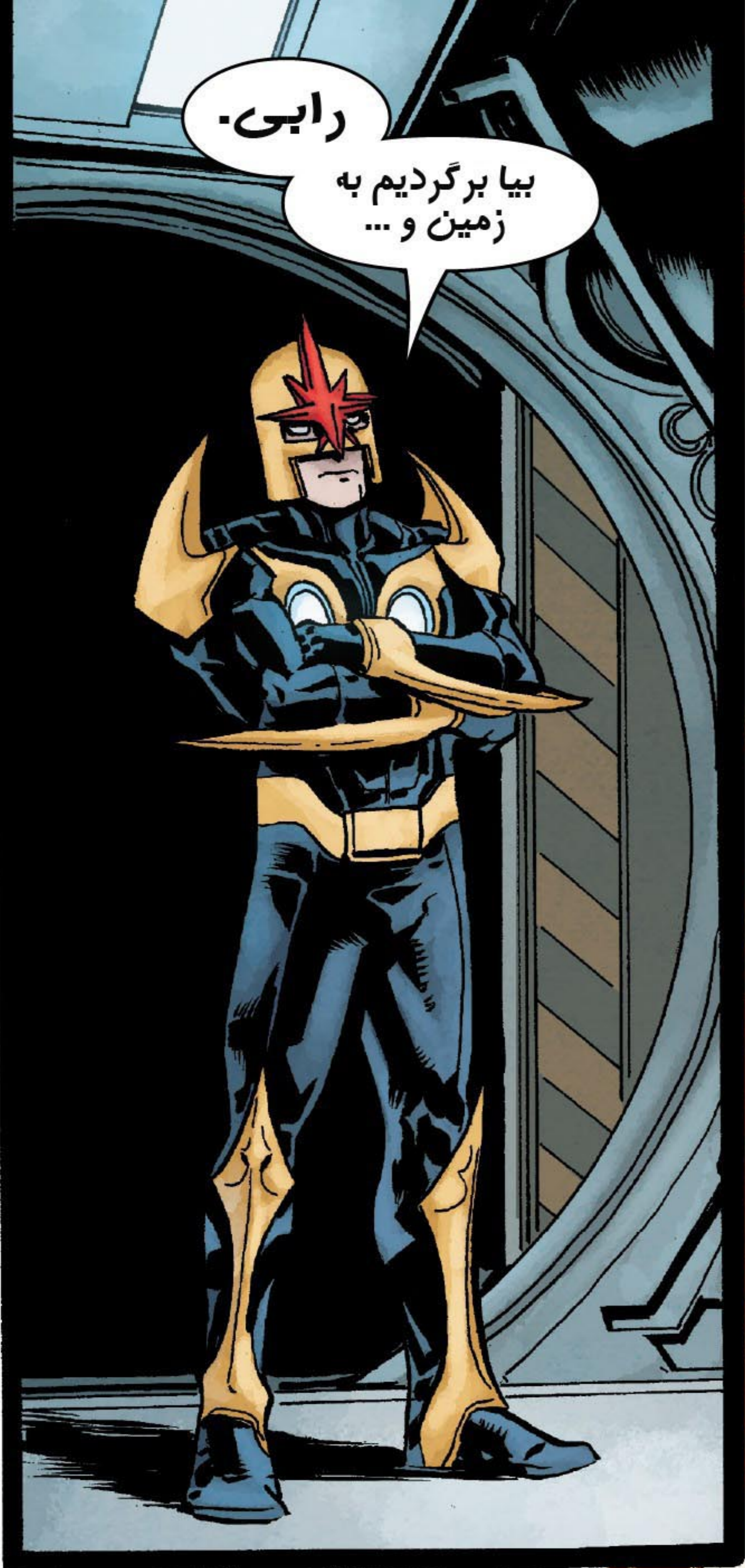


بذار یه
نکته رو برات
روشن کنم.



من تنها
کسی هستم که
می تونم از اینجا
نجاتت بدم.

برادر، لزومی
نداره به این
شکل باشه.



رابی.

بیا برگردیم به زمین و ...



کلاک
نزن لوکی.

AH!

BADOOM



UGHN...

دمت گرم
تالونار. تو
زیادی قوی
هستی.



لوکی
داداش.

نذار منو
بکشه.



هی آقا
بیا مثل دو تا
مرررد زمینی با
هم کلاویز بشیم.

فقط یه بار
دیگه ازت می پرسم.
سنگ کجاست؟



هی! هی!
بالا رو نگاه کن.
داشتم دنبالت
می گشتم.

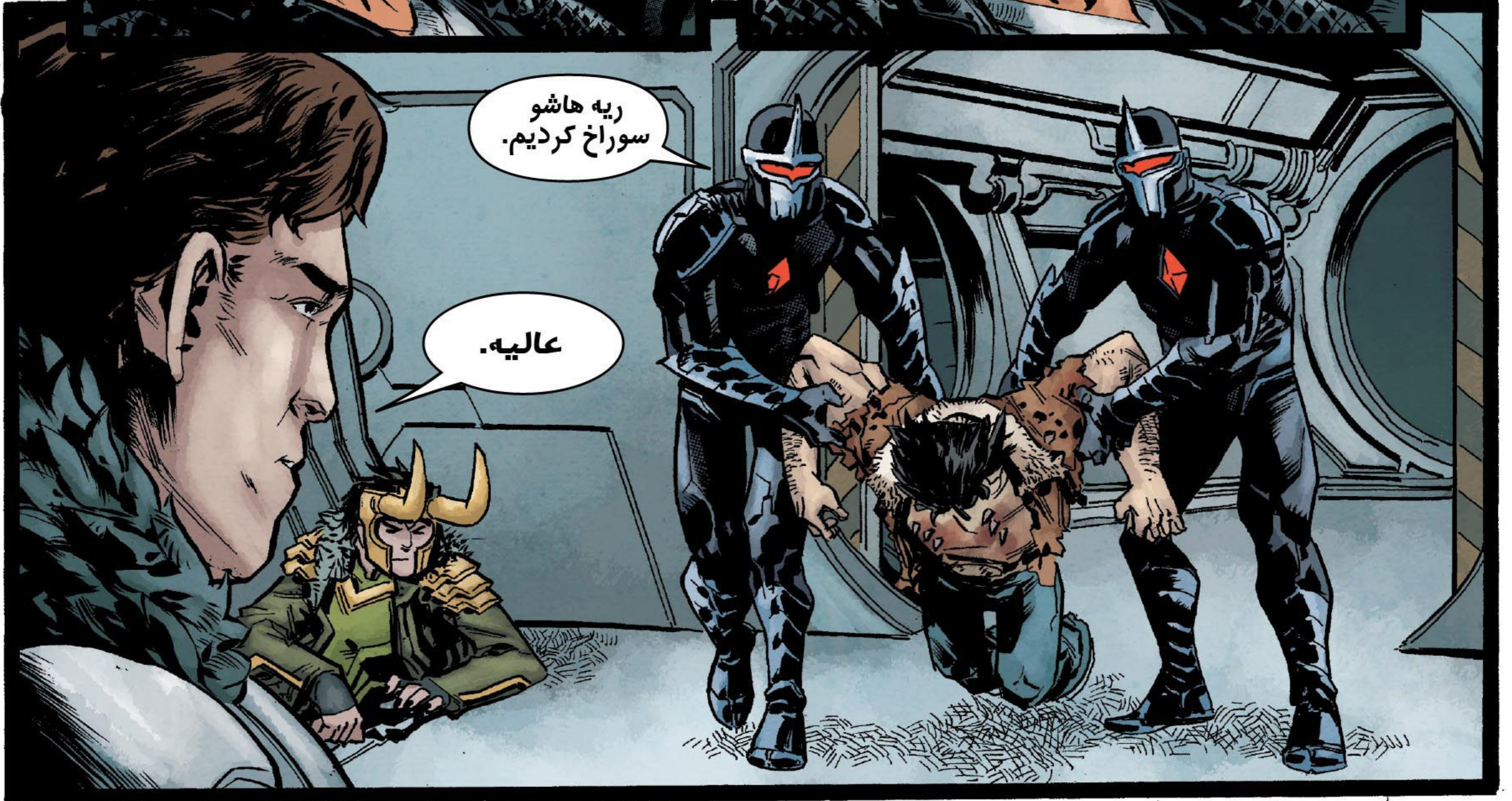
هی رفیق.
حاضری با من
بیایی؟



خدای من.
خدای من.



من
مردم!



ریه هاشو
سوراخ کردیم.

عالیه.



متأسفم لوگان.
در مورد من انکار
حق با تو بود.

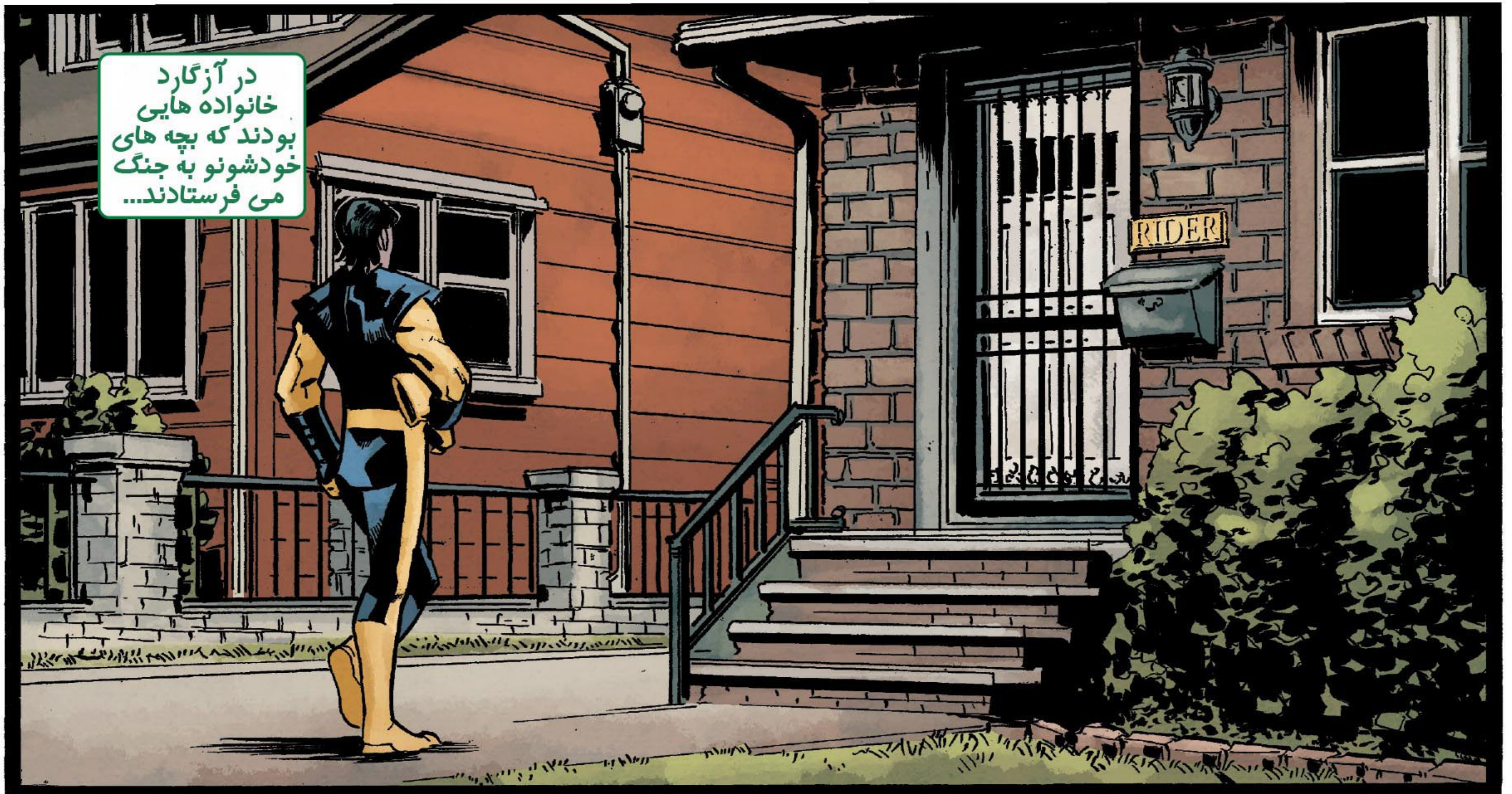
...



جسم ولورین
رو نابود کنید
و سخت کوشی
اونو بدست بیارید...



“...پنجه های من دارند روز آمد می شن.”



در آژگارد خانواده هایی بودند که بچه های خودشونو به جنگ می فرستادند...



...و دیگه اونها رو نمی دیدند.



من اخبار خیلی خوبی برای این خانم دارم.

گلوریا؟



بله. حال
ریج خوبه؟



حال ریج خوبه.
در مورد پسر دیگه شما
رابرت اومدم.

من کلانتر
لافیسون هستم.

وقت دارید
با من به یه سفر
کوتاه بیایید؟

ادامه دارد...

NEXT:

